

اسناد شهادت حضرت فاطمه (س) در منابع اهل سنت



«فاطمه (س) بر ابوبکر و عمر غضب کرده، با وی قهر کرد و تا پایان عمر با او سخنی نگفت. وی بعد از پیامبر اکرم (ص)، بیش از شش ماه نزیست. وقتی فاطمه (س) از دنیا برفت، شوهرش شبانه او را کفن و دفن کرد و ابوبکر را خبر نساخت و خود بر او نماز خواند. تا فاطمه زنده بود، علی (ع) در میان مردم احترام داشت اما وقتی فاطمه از دنیا برفت

1 - 171#؛ فَقَضِيَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ»

(صحيح البخاري، ج ۳، ص ۱۱۲۶)

171#؛ فاطمه (س) دخت رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) از ابوبکر غضبناک شد، از وی روی بگرداند و تا پایان عمر بر همین سیاق باقی ماند.

۲- 171#؛ فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عَمَّرَ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ، فَلَمْ تَكَلِّمَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ، دَفَنَهَا رَوْحَهَا عَلَيَّ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا، وَكَانَ لَعْلِي مِنَ النَّاسِ وَجْهَ حَيَاةِ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ اسْتَنَكَرَ عَلَيَّ وَجْهُ النَّاسِ، فَالْتَمَسَ مَصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ، وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ»

(صحيح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴)

171#؛ فاطمه (س) بر ابوبکر و عمر غضب کرده، با وی قهر کرد و تا پایان عمر با او سخنی نگفت. وی بعد از پیامبر اکرم (ص)، بیش از شش ماه نزیست. وقتی فاطمه (س) از دنیا برفت، شوهرش شبانه او را کفن و دفن کرد و ابوبکر را خبر نساخت و خود بر او نماز خواند. تا فاطمه زنده بود، علی (ع) در میان مردم احترام داشت اما وقتی فاطمه از دنیا برفت، علی در میان مردم احساس تنهایی و بی‌جایگاهی می‌کرد لذا با ابوبکر مصالحه و بیعت کرد. علی (ع) نیز در طول شش ماهی که فاطمه (س) زنده بود، هرگز با ابوبکر بیعت نکرد.

این دو روایت از مهم‌ترین و قابل‌اعتمادترین کتابها پس از قرآن، نزد اهل سنت، یعنی صحیحین مسلم و بخاری نقل شده است. از نقل روایات منزلت و مرتبت حضرت صدیقه طاهره (س) نزد پیامبر و پروردگار چشم می‌پوشیم که یقیناً همگان بر پایگاه قدسی و جایگاه یگانه سرور بانوان دو عالم واقفند اما مگر پس از رحلت خاتم انبیا چه بر تنها فرزند او رفت که سبب شد این دردانه صبور با دلی شکسته از برخی یاران پدر روی بگرداند؟

مگر چه ظمی بر دخت پیامبرشان روا داشتند که او تا پایان زندگانی کوتاه خویش، نه تنها به بخشایش آنها تن در نداد بلکه حتی راضی به دیدار با ایشان نیز نبود؟

در این نوشتار تلاش می‌کنیم تنها با اتکا به منابع روایی اهل سنت به مجموعه وقایعی بپردازیم که با سرباز زدن علی (روحی له الفداء) از بیعت با خلیفه اول آغاز و با شهادت حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) پایان می‌یابد؛ تا شاید پاسخی برای دو سوال فوق بیابیم. مخصوصاً که در میان برادران اهل سنت و جماعت فرض است که ماجرای شهادت حضرت سیده النسا ساخته و بافته راویان شیعه است؛ همچنین برخی از شیعیان ناآگاه نیز این ماجرا را بر ساخته اذهان عوام شیعه بر می‌شمرند که هیچ سندیت تاریخی و روایی ندارد.

حالیا جهت روشن شدن جهت گیری تاریخی منابع روایی اهل سنت پیرامون وقایع این برهه مهم تاریخ صدر اسلام، برخی از اسناد موجود در منابع اهل سنت را بررسی می‌کنیم. اسنادی که به جهت حجم بسیار آنها و مجال اندک این مقال، مجبور به گزینش از میانشان هستیم. که برخی از این روایات عیناً در چند منبع ذکر شده که ما به ذکر یکی از اسناد مشابه اکتفا می‌کنیم:

۱ - ابن ابی شیبہ:

ابو بکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ، استاد و شیخ بخاری، در کتاب المنصف خویش می‌گوید:

حدثنا محمد بن بشر عن عبيدالله بن عمر عن زيد بن أسلم عن أبيه أسلم #171؛ أَنَّهُ حِينَ بَوَّعَ لِأَبِي بَكْرٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) كَانَ عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ يَدْخُلَانِ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَيُشَاوِرُونَهَا وَيُرْتَجِعُونَ فِي أَمْرِهِمْ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ خَرَجَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ فَقَالَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)! وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنْ أَبِيكَ، وَمَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبَّ إِلَيْنَا بَعْدَ أَبِيكَ مِنْكَ، وَأَيُّمُ اللَّهِ مَا ذَاكَ بَمَانَعِي إِنْ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ النَّفَرُ عِنْدَكَ، إِنْ أَمَرْتَهُمْ أَنْ يَحْرِقُوا عَلَيْنَا الْبَيْتَ، قَالَ: فَلَمَّا خَرَجَ عُمَرُ جَاوَوْهَا فَقَالَتْ: تَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ قَدْ جَاءَنِي وَقَدْ حَلَفَ بِاللَّهِ لَنْ عَدْتُمْ لِيَحْرِقُوا عَلَيْنَا الْبَيْتَ وَأَيُّمُ اللَّهِ لَيَمُضِينَ لِمَا حَلَفَ عَلَيْهِ...»

(المصنف، ج ۸، ص ۵۷۲)

171#؛ آنگاه که مردم پس از رسول الله (ص) با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به مشاوره نشسته بودند. این خبر به عمر بن خطاب رسید، او به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! محبوبترین انسان نزد ما، پدر تو بود و پس از وی، خود تو! اما به خدا قسم این علاقه، مانع سوزاندن این خانه و افراد جمع شده در آن نیست. این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی و زبیر به خانه بازگشتند، فاطمه به علی و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را و ما را بسوزاند. به خدا سوگند آنچه را که قسم خورده است، انجام می‌دهد!

۲ - امام الحرمین جوینی:

امام جوینی از رسول خدا (ص) روایت می‌کند:

171#؛ ... وَ أَتَى لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الدَّلُّ فِي بَيْتِهَا وَ انْتَهَكَتْ حُرْمَتَهَا وَ غَصِبَتْ حَقَّهَا وَ مُنِعَتْ إِرْتِثًا وَ كَسِرَتْ جَنْبُهَا [وَ اسْقَطَتْ جَنْبَيْتَهَا وَ هِيَ ثَنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَعِثُّ فَلَا تُثَاقُ... فَتَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدُمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَعْمُومَةً مَعْصُوبَةً مَقْتُولَةً. فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنَ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبَ مَنْ غَصَبَهَا وَ ذَلَّلَ مَنْ أَذَلَّهَا وَ خَذَلَ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَلَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِينَ.»

(فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵)

171#؛ روزی پیامبر (ص) نشسته بود، حسن بن علی (ع) بر او وارد شد، چون چشمان پیامبر بر حسن افتاد، اشک آلود شد. آنگاه حسین بن علی (ع) نزد وی آمد، مجدداً پیامبر گریست. پس از ایشان، مادرشان، فاطمه و علی (علیهما السلام) وارد شدند، با دیدن آن دو نیز اشک پیامبر جاری شد، وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه را پرسیدند، فرمود: زمانی که فاطمه را دیدم، به یاد عذاب افتادم که پس از من، دخترم بدان دچار می‌شود، گویا می‌بینم بدبختی وارد خانه او شده، حرمتش پایمال شده، حش غصب شده، از ارث خود منع شده، پهلوی او را شکسته اند و فرزندی را که در رحم دارد، سقط کرده اند؛ در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: وا محمدا! ولی کسی اجابتش نمی‌کند. مدد می‌طلب اما کسی به فریادش نمی‌رسد. او اول کسی است از خاندانم که به من می‌پیوندد و بر من وارد می‌شود در حالی که محزون، گرفتار، غمگین و شهید شده است. من در اینجا می‌گویم:

خدایا لعنت کن هرکه را ظالم به حق اوست، کیفر ده هرکه را غاصب اموال اوست، خوار کن هرکه خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هرکه پهلویش را شکسته و فرزندش را سقط کرده و ملائکه آمین گویند.»

۳ - علامه بلاذری:

المداثني عن مسلمة بن محارب عن سليمان التيمي عن ابن عون «إن أبابكر أرسل إلي علي يريد البيعة، فلم يبايع، فجاء عمر و معه فتيلة. فتلقته فاطمة علي الباب فقالت فاطمة: يابن الخطاب! أتراك محرقاً عليّ بابي؟! قال: نعم، و ذلك أقوي فيما جاء به أبوك.»
(انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶)

«ابوبکر به جهت بیعت گرفتن به دنبال علي فرستاد، چون علی از بیعت با ابوبکر سربلای کرد، وی به عمر دستور داد او را بیاورد، عمر نیز با شعله آتش به سوی خانه فاطمه هجوم برد. فاطمه پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطاب! آیا می خواهی در خانه مرا آتش بزنی؟! عمر پاسخ داد: آری! این کار من، دینی که پدرت آورده را مستحکم تر می سازد.»

۴ - ابن قتیبہ دینوری:

«وإن أبا بكر رضي الله عنه تفقد قوما تخلفوا عن بيعته عند علي كرم الله وجهه، فبعث إليهم عمر، فجاء فناداهم وهم في دار علي، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال: والذي نفس عمر بيده لتخرجن أو لأحرقنها علي من فيها، فقل له: يا أبا حفص، إن فيها فاطمة ؟ فقال: وإن...»
«وفي رواية أن عمر جاء إلى بيت فاطمة في رجال من الأنصار ونفر قليل من المهاجرين... يا ابت يا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابی قحافة...»
(الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰ و همان کتاب ج ۱ - ص ۳۰)

«بابی بکر در پی عده ای بود که با او بیعت نکرده بودند و گرد علي تجمع کرده بودند، لذا عمر را به دنبال آنها فرستاد، چون عمر سر رسید، آنان را صدا کرد ولی آنها اعتنایی نکرده و از خانه خارج نشدند. عمر هیزم خواست و گفت: به همان خدایی که جان عمر در دست اوست، سوگند یاد می کنم که بیرون بیايید وگرنه خانه را با کسانی که در آن هستند، به آتش خواهم کشید. به عمر گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است. عمر پاسخ داد: باشد!
و در روایت دیگر «عمر به اتفاق بسیاری از انصار و اندکی از مهاجرین به در خانه حضرت فاطمه آمده بود...
فاطمه چون صدای آنها را شنید، با صدای بلند ندا کرد: ای پدر! ای رسول الله! پس از تو چه ظلمهایی که از (عمر) بن خطاب و (ابوبکر) ابن ابی قحافه ندیدیم...
همراهان عمر به مجرد شنیدن صدای ناله فاطمه، پشیمان شده و بازگشتند؛ در حالی که اشک هایشان جاری و جگرهایشان سوخته بود ولی عمر با عدهٔ خیلی ماندند تا علی را جبراً از خانه بیرون کشیده و نزد خلیفه ببرند.»

ابن قتیبہ ماجرا را کاملاً ذکر می کند تا جایی که می گوید: «بعدها ابوبکر و عمر به منزل فاطمه رفتند تا استرضای خاطر او را فراهم آورند. ابتدا آن دو را نپذیرفت، سپس با پادرمیانی علی، آن دو را به حضور پذیرفته در بستر بیماری فرمود: خدا را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا آزار دادید ، در هر نمازی شما را نفرین می کنم تا پدرم را ببینم و از شما شکایت کنم... الی آخر»

۵ - مسعودي شافعي:

مسعودی نیز مانند ابن قتیبہ دینوری، ماجرا را به شکل کاملی بیان کرده است. وی پس از شرح مفصل قضایای پس از سقیفه و بعد از روایت هجوم عمر و اصحابش به بیت وحی، یادآور می شود که:

«فهمجوا عليه وأحرقوا بابه، واستخرجوا منه كرهاً، وضغطوا سيّدة النساء بالباب حتى أسقطت محسناً.»
(اثبات الوصية، ص ۱۴۳)

«به او (فاطمه) هجوم آورده و در خانه او را به آتش کشیدند و علی را به زور بیرون آوردند و در خانه را چنان بر سرور زنان فشار دادند که به سقط محسنش انجامید.

۶ - محمد بن جریر طبری:

حدثنا ابن حميد عن جرير عن مغيرة عن زياد بن كليب: «أتى عمر بن الخطاب منزل على وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين فقال: والله لأحرقنّ عليكم أو لتخرجنّ إلى البيعة، فخرج عليه الزبير مصلاً بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه.»
(تاريخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۳)

«عمر بن خطاب به خانهٔ علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می کشم مگر اینکه برای بیعت بیرون بیايید. زیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از کفش افتاد، آنگاه بر او هجوم آورده و شمشیر را از دستش گرفتند.»

۷. ابن عبد ربه:

«والذين تخلفوا عن بيعة أبي بكر: علىّ والعباس، والزبير، وسعد بن عباد، فأما علىّ والعباس والزبير فقعدها في بيت فاطمة حتى بعث إليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجوا من بيت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم. فأقبل عمر بقبس من نار على أن يضرم عليهم الدار فلقيته فاطمة فقالت: يابن الخطاب! أجنّت لتحرق دارنا ؟ قال: نعم أو تدخلوا فيما دخلت فيه الأمة فخرج علي حتى دخل على أبي بكر.»
(العقد الفريد، ابن عبدربه، ج ۳، ص ۶۳)

«ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه زهرآلود بیرون آورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند، با آنان جنگ کن. عمر با شعله آتشی که همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه آماده کرده بود، به سوی آنها یورش برد. فاطمه گفت: (یابن الخطاب اجیت لتحرق دارنا؟) ای پسرخطاب! آتش آورده ای که خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری! مگر در آنچه امت داخل شدند (بیعت با ابوبکر)، داخل شوید...»

۸ - صفدي:

«إن عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقت المحسن من بطنها.»

(الوفای بالوفیات، ج ۵، ص ۳۴۷)

«عمر در روز بیعت به چنان ضربه به شکم فاطمه وارد کرد که منجر به سقط شدن محسن شد.

۹ - ابن حجر عسقلانی:

&171#;إنَّ عمر رفس فاطمة حتى أسقطت بمحسن.»

(لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸)

&171#;عمر به فاطمه لگدی زد که سبب سقط محسن شد.»

۱۰ - ابو ولید محمد بن شحنة حنفی:

&171#;... ثم إن عمر جاء إلى بيت علي ليحرقه على من فيه فلقيته فاطمه. فقال: ادخلوا فيما دخلت فيه الأمة.»

(روضة المناظر في أخبار الأوائل والأواخر، ج ۱۱، ص ۱۱۳)

&171#;پس از سقیفه، زمانی که جماعتی از اصحاب و بنی هاشم مانند زبیر، عتبه بن ابی لهب، خالد بن سعید بن العاص، مقداد بن اسود کندی، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر و... از بیعت با ابوبکر سر باز زده و متمایل به ولایت علی در خانه وی جمع بودند، عمر به خانه علی آمد تا خانه را با کسانی که در آن بودند، به آتش بکشد، آنگاه به فاطمه که پشت در ایستاده بود، گفت: در آن چیزی که همه امت در آن وارد شدند، وارد شوید.»

۱۱ - ابن عبد البر قرطبی:

&171#;... فقالت لهم: إن عمر قد جاءني وحلف لئن عدتم ليفعلن وايم الله ليفين بها...»

(الاستيعاب، ج ۳، ص ۹۷۵؛ المصنف)

پس از بازگشت علی (ع) و عباس به خانه &171#;۱۷۱:فاطمه به ایشان گفت: عمر به نزد من آمد و قسم خورد که اگر دوباره در اینجا جمع شوید، قسم به خداوند که چنین و چنان می کنم. و قسم به خدا که وی چنین خواهد کرد...

سپس عمر با مشعلی بر در خانه فاطمه آمد و در جواب فاطمه که فرمود: آیا من نظاره گر باشم و تو خانه مرا آتش بزنی؟ گفت: آری بنگر!

۱۲ - مقاتل بن عطیة:

&171#;إن ابابكر بعد ما اخذ البيعة لنفسه من الناس بالارحاب و السيف و القوة ارسل عمر و قنفذاً و جماعة الى دار علي و فاطمه و جمع عمر الحطب علي دار فاطمه و احرق باب الدار.»

(الامامة و الخلافة، ص ۱۶۰)

&171#;آنگاه که ابوبکر از مردم به زور تهدید و شمشیر بیعت گرفت، عمر با قنفذ و جماعتی به سوی خانه علی و فاطمه آمد و با هیزم در خانه آنها را به آتش کشید...»

۱۳ - ابی الفداء:

&171#;ثم إن أبا بكر بعث عمر بن الخطاب إلى علي ومن معه ليخرجهم من بيت فاطمة رضي الله عنها وقال إن أبوا فقاتلهم فأقبل عمر بشئ من نار على أن يضرم الدار فلقيته فاطمة رضي الله عنها وقالت إلى أين يا بن الخطاب أجئت لتحرق دارنا قال نعم أو تدخلوا فيما دخل فيه الأمة...»

(تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶)

&171#;ابوبکر، عمر را به نزد علی و همراهیان وی فرستاد تا ایشان را از خانه فاطمه بیرون آورد و متفرق سازد و با وی گفت که اگر گردن نهند، با ایشان جنگ کن. پس عمر با آتش به سمت ایشان آمد تا خانه را به آتش بکشد. آنگاه فاطمه او را دید و گفت به کجا میروی ای فرزند خطاب! آیا آمده ای که خانه ما را به آتش بکشی؟ گفت آری مگر اینکه همان کاری را کنید که مردم کردند...»

۱۴ - عبدالکریم بن احمد شافعی شهرستانی:

&171#;إنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى الْقَتَّ الْجَنِينَ مِنْ بَطْنِهَا»

(الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷)

&171#;به راستی عمر در روز بیعت، ضربتی به فاطمه وارد کرد که بر اثر آن، جنین خویش را سقط کرد.»

۱۵ - ابن ابی الحدید:

&171#;وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب، شیخ معتزله نقل کردم: زینب دختر رسول خدا، عیال پسر خاله اش، ابوالعاص بن ربیع بن عبد العزی بود. ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شد. سپس بنا شد مشرکین فدا بدهند و خود را خلاص کنند؛ ابو العاص برای زینب پیغام داد که فدیة برای او بفرستند. دخت رسول الله، مالی تهیه کرد و به انضمام گردنبدن مرواریدی که با عقیق یمانی و یاقوت رمانی مرصع بود و از مادرش خدیجه به او میراث رسیده بود، فرستاد خدمت پیامبر؛ رسول خدا محزون شد و امت برای خاطر آن حضرت از فدیة گذشته و ابو العاص را آزاد کردند. پیغمبر به ابی العاص فرمود که چون زینب بر تو حرام است، او را روانه مدینه کن، او نیز پذیرفت. حضرت ، زید بن حارثه را که پیرمردی بود، با او روانه کرد که زینب را بیاورد. چون مشرکین فهمیدند که زینب را حرکت دادند، جمعی به اتفاق ابوسفیان حرکت کردند و در راه به آنها رسیدند. هبار بن اسود با نیزه به هودج زینب زد که سر نیزه به پشت وی برخورد کرد. بی بی زینب خائف شد و از ترس جنینی را که در رحم داشت، سقط نمود. وقتی زینب به مدینه آمد و برای رسول الله نقل نمود، حضرت فوق العاده محزون و اندوهگین شد و خون هبار را مباح نمود و امر نمود دست و پای او را قطع کرده، به قتل رسانند. آنگاه استادم، ابی جعفر نقیب فرمود: (لو كان رسول الله حيا لاجاح دم من ورع فاطمة حتى القت ذابطنها) اگر رسول خدا زنده بود، حتماً مباح می کرد خون کسی که فاطمه را ترساند و جنینش (محسن) را سقط کرد.

(شرح نهج البلاغه، ج ۳۰، ص ۳۵۱)

۱۶ - ابن خزابه:

&171#;از زید بن اسلم روایت کرده که گفت: &171#;۱۷۱:من از جمعی بودم که با عمر هیزم برداشتم و به در خانه فاطمه بردیم. وقتی که علی و اصحابش از بیعت ابا کردند، عمر به فاطمه گفت هر که در خانه ات هست را بیرون کن وگرنه خانه و هر که در آن هست را می سوزانم. در آن زمان علی، حسنین و فاطمه (سلام الله علیهم اجمعین) و جماعتی از صحابه و بنی هاشم در آن خانه بودند، فاطمه فرمود: آیا خانه را بر من و فرزندانم می سوزانی؟ گفت آری! والله اگر بیرون نیایند و با خلیفه پیغمبر بیعت نکنند، چنین خواهم کرد.» (کتاب غرر، ص ۱۰۲)

۱۷ - عبدالقاهر اسفراینی:

&171#;إنَّ عُمَرَ ضَرَبَ فَاطِمَةَ وَ مَتَعَ مِيرَاثَ الْعِثْرَةِ»

&171#;الفِرْقُ بَيْنَ الْفِرْقِ، ص ۱۰۷)

&171#;عمر، فاطمه را زد و از وراثت اهل بیت علیهم السلام جلوگیری کرد.»

۱۸- ابن ابی الحدید معتزلی:

&171#;عمر به در خانه فاطمه رفت که گروهی از انصار و اندکی از مهاجرین در آنجا بودند. گفت: قسم به کسی که جان من در دست اوست، یا برای بیعت خارج شوید و یا خانه را به آتش می کشم.»

(شرح نهج البلاغه، ج ۶ ص ۴۸)

(همچنین وی قریب به ۳۰ مورد روایات مختلف پیرامون این واقعه در همین کتاب شرح نهج البلاغه آورده است. مانند نشانی های ذیل: ج ۱ ص ۱۷۴، ۲۱۲، ۴۶، ۴۸، ۵۹ و ج ۳ ص ۱۹۰ و ج ۶ ص ۱۲، ۱۳، ۴۸، ۴۹، ۵۱ و ج ۹ ص ۱۹۸ و ج ۱۰ ص ۲۶۵ و ج ۱۱ ص ۱۴، ۱۱۱ و ج ۱۳ ص ۳۶، ۳۷، ۳۰۲ و ج ۱۴ ص ۱۹۳ و ج ۱۵ ص ۷۴، ۱۸۳، ۱۸۶ و ج ۱۶ ص ۲۱۰، ۲۸۶، ۲۳۴ و ۲۳۵ و ج ۱۷ ص ۱۶۸ و ج ۲۰ ص ۱۶-۱۷، ۱۴۷)

۱۹ - ابن ابی الحدید معتزلی:

در جای دیگر در ص ۱۳۶، جلد اول شرح نهج البلاغه از کتاب سقیفه جوهری قضیه سقیفه بنی ساعده را مبسوطا نقل کرده تا آنجا که گوید: &171#;بنی هاشم در خانه علی (ع) جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا خود را از بنی هاشم می شمرد (چنان که علی (ع) فرمود زبیر همیشه با ما بود تا آنکه پسرش عبدالله بزرگ شد و او را از ما بر گرداند) پس عمر با گروهی به سوی خانه حضرت فاطمه رفتند و او فریاد زد بیرون بیاوید و بیعت کنید اما ایشان امتناع کردند. آنگاه زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد، عمر گفت این سگ را بگیرد، سلمة بن اسلم شمشیرش را گرفت و بر دیوار زد. آنگاه علی را به اجبار و علف کشیدند به سوی ابی بکر. بنی هاشم نیز با او می آمدند و ناظر بودند که با علی چه می کنند! علی می گفت من بنده خدا و برادر رسول هستم ولی کسی اعتنا به گفتار او نمی کرد. تا او را به نزد ابی بکر بردند؛ گفت بیعت کن! حضرت فرمود من احکم به این مقام و با شما بیعت نمی کنم. شما اولی هستید که با من بیعت کنید. شما این امر را از انصار گرفتید به سبب قرابت با رسول خدا (ص) و من نیز با همان حجت بر شما احتجاج می کنم، پس شما انصاف دهید اگر از خدا می ترسید؛ به حق ما اعتراف کنید، همان گونه که انصار در حق شما انصاف کردند. وگرنه معترف شوید که دانسته بر من ستم می کنید. عمر گفت هرگز از تو دست بر نمی دارم تا بیعت کنی. حضرت فرمودند خوب با یکدیگر ساخته اید! امروز تو برای او کار می کنی تا فردا او این مقام را به تو برگرداند...

آنگاه علی (ع) بیعت نکرده به خانه برگشت و ملازم خانه شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت. آنک به اکراه بیعت کرد.

۲۰ - ابوبکر جوهری:

&171#;جمعی از اصحاب و مهاجرین در این که چرا با آنان در مورد بیعت ابوبکر مشورت نشده و همچنین علی (ع) و زبیر، خشمگین به شور در خانه فاطمه (س) نشسته بودند. پس عمر با عصبانیت به همراه اسید بن خضیر و سلمه بن سلامه به خانه فاطمه (س) حمله برد و هر چه فاطمه فریاد زد و آنها را به خدا قسم داد، فایده نکرد. پس آنها شمشیر علی (ع) و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند.»

(کتاب السقیفه، ص ۲۴۳)

۲۱ - ابن ابی دارم:

&171#;آن عمر رفس فاطمه حتی اسقطت بمحسن»

(سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸)

&171#;عمر لگدی بر فاطمه (س) زد که محسن سقط شد.»

۲۲ - متقی هندی:

&171#;ابوبکر گفت: ای کاش به خانه فاطمه (س) حمله ور نشده بودم و آن جا را به حال خود وا می گذاشتم، حتی اگر قصد جنگ علیه مرا داشتند»

(کنز العمال، جلد ۵، صفحه ۶۵۱)

۲۳ - محمد حافظ ابراهیم:

محمد حافظ ابراهیم، شاعر مصري که به شاعر نیل شهرت دارد، دیوانی دارد که در ده جلد چاپ شده است. وی در قصیده معروف به &171#;قصیده عمریة»، یکی از افتخارات عمر بن خطاب را این دانسته که در خانه علی علیه السلام آمد و گفت: اگر بیرون نیایید و با ابوبکر بیعت نکنید، خانه را به آتش می کشم، حتی اگر دختر پیامبر در آن باشد:

&171#;وقولة لعلي قالها عمر أكرم بسامعها أعظم بملقيها

حرقت دارك لا أبقى عليك بها إن لم تباع وبت المصطفى فيها

ما كان غير أبي حفص بقالها أمام فارس عدنان وحامياها»

(دیوان محمد حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۸۲)

&171#;چه گفتاری که عمر آن را به علی گفت! چه شنونده بزرگواری و چه گوینده مهمی!

به او گفت: اگر بیعت نکنی، خانهات را به آتش می کشم و احدي را در آن باقي نمي گذارم؛ هر چند دختر مصطفي در آن باشد.

جز ابو حفص (عمر) کسی جرأت گفتن چنین سخنی را در برابر شهسوار عدنان و مدافع وی نداشت.»

۲۴ - عمر رضا کحاله:

&171#;واتفقد أبو بكر قوماً تخلصوا عن بيعته عند علي بن أبي طالب كالعباس، والزبير وسعد بن عباد فقعدها في بيت فاطمة، فبعث أبو بكر إليهم عمر بن الخطاب، فجاءهم عمر فتأدهم وهم في دار فاطمة، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالخطب، وقال: والذي نفس عمر بيده لتخرجن أو لأحرقنها على من فيها. فقيل له: يا أبا حفص إن فيها فاطمة، فقال: وإن...»

(اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴)

&171#;ابوبکر عمر را به دنبال عده ای که از بیعت با او سرباز زده بودند، از جمله عباس، زبیر، سعد بن عباد و علی علیه فرستاد که در خانه زهرا تحصن کرده بودند، عمر آمد و آنها را صدا زد که بیرون بیایند، آنها در خانه بودند و از بیرون آمدن ابا کردند. عمر هیزم طلب کرد و گفت: قسم به آنکه جان عمر در دست اوست، یا بیرون بیایید و یا اینکه خانه را با اهلش به آتش می کشم. به او گفتند ای اباحفص! در این خانه فاطمه است! او گفت حتی اگر فاطمه هم باشد، چنین کنم (خانه را به آتش می کشم).»

۲۵ - عبد الفتاح عبد المقصود:

&171#;آن عمر قال: والذي نفسي بيده، ليخرجن أو لأحرقنها علي من فيها...! قالت له طائفة خافت الله ورعت الرسول في عقبه: يا أبا حفص! إن فيها فاطمة...! فصاح لا يبالي: و إن...! واقترب وقوع

الباب، ثم ضربه واقتحمه... وبدا له علي... ورنّ حينذاك صوت الزهراء عند مدخل الدار... فإن هي إلا رنة استغاثة أطلقتها: يا أبت رسول الله...

تستعدي بها الراقد بقربها في رضوان ربّه علي عسف صاحبه، حتي تبدّل العاتي المدل غير إهابه، فتبدّد علي الأثر جبروته، وذاب عنفه وعنفوانه، وودّ من خزي لو يخزّ صعقاً تبتلعه مواطئ قدميه ارتداد هدهبه اليه....

وعند ما نكص الجمع، وراح يفزّ كنوافر الظباء المفزوعة أمام صيحة الزهراء، كان عليّ يقلب عينيه من حسرة وقد غاض حلمه، وثقل همّه، وتضبضت أصابع يمينه علي مقبض سيفه كهّم من غيظه أن تغوص فيه...

&171#علي بن أبي طالب، ج ۴، ص ۲۷۴-۲۷۷)

&171#عمر گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست او است، بیرون بیايید و الا خانه را بر سر ساکنانش به آتش می‌کشم! گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه می‌داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است! اما او بی پروا فریاد زد: باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود، آنگاه علي (ع) پیدا شد. صدای ناله زهرا در آستان خدا بلند شد. آن صدا، طنین استغاثه‌ای بود که دختر پیامبر سر داده و می‌گفت: پدر! ای رسول خدا...! می‌خواست از دست ظلم یکی از اصحابش نزد او شکایت کند. وقتی جمعیت برگشت و عمر می‌خواست همچون آهوان رمیده، از برابر صیحه زهرا فرار کند، علي از شدت تأثیر و حسرت با گلوی بغض گرفته و اندوهی گران، چشمش را در میان آنان می‌گردانید و انگشتان خود را بر قبضه شمشیر فشار می‌داد و می‌خواست از شدت خشم در آن فرو رود.»

۲۶ - شمس الدین ذهبي:

&171#ان عمر رفس فاطمه حتى اسقطت محسناً»

(سير اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸)

&171#عمر ضربه به فاطمه زد که او محسن را سقط کرد.»

به علاوه این اسنادی که از مورخین و محدثین به نام اهل سنت نقل کردیم، بسیاری اسناد و روایات دیگر پیرامون واقعه شهادت حضرت صدیقه طاهره از علمای بزرگ اهل سنت و جماعت در دست است که تنها به جهت تسهیل کار محققین و علاقمندان به ذکر نشانی برخی از آنها بسنده می کنیم:

۲۷ - الجويني الحمويني، فرائد السّمطين، ج ۲، ص ۳۴

۲۸ - الذهبي، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹

۲۹ - البيهقوي، التاريخ، ج ۲، ص ۱۰۵

۳۰ - الذیّار البکري، تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۱۷۸

۳۱ - المحبّ الطبري، الرياض النضرة، ج ۱، ص ۱۶۷

۳۲ - گنجي شافعي، كفایه الطالب، ص ۴۱۳

۳۳ - مصطفی بك دمیاطي، شرح القصيده العمريه المحمد حافظ ابراهيم، ص ۳۸

۳۴ - القاضي عبدالجبار، المغني، الجزء الاول، ص ۳۳۷

۳۵ - الدهلوي، قرّه العينين، ص ۷۸

۳۶ - الدهلوي، ازاله الخلفاء، ج ۲، ص ۲۹

۳۷ - التويري، نهایه الارب في فنون الادب، ج ۱۹، ص ۴۰

۳۸ - السیوطي، مسند فاطمه، ص ۳۶

با ارایه این اسناد از منابع دسته اول اهل سنت دیگر هیچ جای انکاری نمی ماند، مگر اینکه کسی قصد منکر شدن بر خورشید را داشته باشد که چنین کسانی تنها عرض خود می برند. اما کم نیستند از اهل معنا که حقایق را با آغوش باز می پذیرند.

لذا با مشاهده دقیق و بررسی اصولی این منابع، چند زاویه از این واقعه تلخ تاریخ صدر اسلام به درستی روشن می شود:

۱) هجوم عمر بن خطاب و جمعی از اصحابش به خانه حضرت صدیقه طاهره

۲) طلب کردن هیزم و آتش زدن خانه وحی

۳) فشار آوردن به در و با زور و مشت و لگد وارد خانه شدن

۴) مضروب و مجروح کردن حضرت سیده النسا (س)

۵) سقط جنین دخت پیامبر خاتم و شهادت حضرت محسن (ع)

۶) غضب حضرت زهرا (س) از عمر بن خطاب و ابوبکر بن ابی قحافه، قهر کردن با این دو

۷) لعن و نفرین آن دو و به حضور نپذیرفتن آنها جهت طلب بخشایش

۸) شهادت حضرت فاطمه

و اما نکته ای که به نوعی تمام این روایات را تکمیل می کند، روایات مربوط به اعتراف خلیفه اول در روزهای پایانی حیات وی است. چنان که در (کنز العمال، ج ۵، ص ۶۳۱)، (تاریخ الامم و الملوك ابن جریر طبری، ج ۲، ص ۶۱۹)، (مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۱۹۴)، (المعجم الكبير طبرانی، ج ۱، ص ۶۲)، (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷)، (ازاله الخلفاء دهلوی هندی، ج ۲، ص ۲۹)، (میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۲۱۵)، (لسان المیزان ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۲۱۹)، (الامامه و السیاسة ابن قتیبه دینوری، ج ۱، ص ۱۸) و (الاموال حافظ ابوعبید، ص ۱۹۴) که همگی از منابع اهل سنت هستند، ذکر شده، عبد الرحمن بن عوف در بیماری ابوبکر بر او وارد شد و بر وی سلام کرد، پس از گفت وگویی، ابوبکر به او چنین گفت:

&171#أما إني لا أسي على شيء إلا على ثلاث فعلتھن ، وثلاث لم أفعلھن ، وثلاث وددت أني سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عنھن : وددت أني لم أكن ككشت بيت فاطمة وأن أغلق علي

الحرب»

&171#من به چیزی تأسف نمی‌خورم ، مگر بر سه چیز که انجام دادم و سه چیزی که انجام ندادم و سه چیزی که کاش از رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) می‌پرسیدم؛ ای کاش خانه فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم، هر چند برای جنگ بسته شده بود....»

اما افسوس که این هتک حرمت واقع شد و داغش تا قیام منتقم خاندان رسالت بر دل محبان آل الله خواهد ماند.